

# جایگاه کلام در هندسه علوم دینی

در گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین رضا برنجکار



## اشاره

جایگاه کلام در علوم اسلامی، وظایف متکلم و مکاتب مهم علم کلام، سه بحث مهم در مصاحبه با استاد برنجکار است. ایشان بطور خلاصه وظایف متکلم را در شش مورد: استنباط، تبیین، تنظیم، اثبات، رد شبهات و رد مکاتب معارض می‌دانند. در ادامه نیز در مورد مکاتب مهم کلام هم مانند: کوفه، قم، بغداد، حله، اصفهان، خراسان توضیحاتی بیان می‌فرمایند.

## ■ علم کلام چه ارتباطی با بقیه علوم حوزوی و چه جایگاهی در هندسه علوم اسلامی و حوزوی دارد؟

**استاد:** علم کلام در میان علوم اسلامی در طول تاریخ و همین‌طور منطقی، جایگاه اول را دارد؛ یعنی اگر بخواهیم درجه‌بندی کنیم، وحی در درجه اول قرار می‌گیرد. بعد از وحی، به علوم می‌رسیم؛ یعنی فهم‌هایی که از وحی داریم. علوم اسلامی به سه قسم، علم عقاید، علم اعمال و علم اخلاق تقسیم می‌شود که اسم اولی را کلام، دومی را فقه و سومی را اخلاق می‌گذارند. در بین این سه علم، در واقع علم کلام رتبه اول را دارد. در تاریخ هم می‌بینیم شدیدترین نزاع‌ها و دسته‌بندی‌ها به اختلافات اعتقادی برمی‌گردد؛ برای مثال بحث تشیع و تسنن، به مسئله امامت برمی‌گردد. گرچه بحث امامت در فقه تأثیرگذار است - یعنی وقتی به امامت دوازده امام معصوم معتقدیم، فقه ما از فقه اهل سنت که چنین اعتقادی ندارند، متفاوت خواهد بود - به هر حال این بحث امامت است که مسلمانان را دو دسته کرده است. از نظر منطقی هم تا شخصی به خدا و پیغمبر او و دین ایمان نیاورد، نوبت به عمل نمی‌رسد. ما باید ابتدا دین را قبول داشته باشیم و بعد به دستورهای دین عمل کنیم؛ بنابراین رتبه اعتقادات، رتبه اول است و طبیعتاً علمی که متکفل بحث اعتقادات است و فهم و تبیین اعتقادات را بر عهده دارد، مقام اول را خواهد داشت.

نام‌هایی برای این علم ذکر شده است، از جمله همین نام کلام و علم اصول یا اصول عقاید. اصول در فرهنگ اسلامی دو اصطلاح دارد: یک اصول فقه و یکی هم اصول عقاید. گاهی نیز در تعبیر علما، اصطلاح «اصولین» آمده است. جهت‌ش مشخص است؛ چون اصول فقه، پایه فقه است، از این جهت که روش و منابع فقه را و حجیت منابع و روش‌های فهم منابع را مشخص می‌کند. اصطلاح اصول دین نیز از این جهت است که کلام پایه دین است. تعبیر دیگری که برای علم کلام به کار برده‌اند، فقه اکبر است؛ البته این تعبیر ناظر به مقام استنباط کلام است نه مقام دفاع؛ چون کلام یک مقام استنباط دارد و

یک مقام دفاع. فقه اکبر به جنبه استنباطی کلام اشاره دارد و فقه اصغر به همین معنای اصطلاحی است. گاهی هم فقه را سه قسم کرده‌اند: فقه اکبر، فقه اوسط و فقه اصغر که اوسط همان اخلاق است. این تعابیر، یعنی «علم اصول دین» یا «علم اصول» یا «علم کلام» یا «علم فقه اکبر» همگی نشان می‌دهد در منظومه علوم اسلامی، علم کلام جایگاه اول را داشته و دارد. منطقی‌نیز این قضیه صادق است.

■ **بنابر آنچه در مورد اصولین فرمودید، اصول فقه از نتیجه استنباط که فقه باشد جداست؛ یعنی علم اصول فقه و علم فقه داریم. چرا در کلام این اتفاق نیفتاده است؟ اگر کلام، روش و اصول و مبانی حجیت عقاید است، چرا اصول عقاید از خود عقاید که حاصل این فرایند استنباط است، جدا نشده است؟**

**استاد:** در کلام در واقع سه امر داریم. یکی اینکه خود اعتقادات دو دسته‌اند که گاهی گفته می‌شود اصول اعتقادات و فروع اعتقادات؛ یعنی خود اصول دین به معنای عام را که شامل همه عقاید می‌شود، دو دسته می‌کنند و می‌گویند اصول اعتقادی و فروع اعتقادی (یعنی اعتقادات غیر درجه اول). اعتقادات درجه اول مثل توحید و نبوت و معاد. فروع اعتقادی فرع‌های اصول است. اینجا بحث دیگری هم داریم اینکه وقتی می‌خواهیم وارد علم کلام بشویم، قبلاً باید بدانیم روش این علم و منابع این علم چیست. از پیش باید بدانیم روش فهم ما از این منابع به چه صورت است. در واقع این مطلب، معنای دیگر «اصول» است. وقتی می‌گوییم اصول فقه، منظور ما همین معنا است. اصول فقه یعنی علمی همچون منطق نسبت به فلسفه. حالا آنجا اسمش منطق است و اینجا اصول. در حقیقت علمی است که مقدمات ورود به علم دیگر را تأمین و منابع آن علم را مشخص می‌کند اینکه کدام منابع حجیت دارند و روش‌های مراجعه به آن منابع و فهم آن منابع چیست؛ مثلاً در اصول فقه، بحث حجیت، حجیت منابع را مشخص می‌کند، حجیت قرآن، عقل، سنت، اجماع، خبر واحد، ظهور، مشخص می‌کند منبع

\* رضا برنجکار، دانش‌آموخته حوزه علمیه، مدرس فلسفه و کلام اسلامی و عضو هیئت علمی... دانشگاه تهران می‌باشد. آشنایی با علوم اسلامی کلام، فلسفه و عرفان، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، مبانی خدانشناسی در فلسفه یونان و ادیان الهی، اختیار و علیت از دیدگاه ملاصدرا و اسپینوزا، حضور اراده در مبادی عمل، عناوین برخی از آثار علمی ایشان است.



## وظایف متکلم شش چیز است: استنباط، تبیین، تنظیم، اثبات، رد شبهات و رد مکاتب معارض؛ اما اگر بخواهیم خلاصه کنیم، می‌توانیم بگوییم وظایف متکلم یا بخش‌های اصلی علم کلام، دو بخش است: استنباط و دفاع به معنای عام کلمه.

دوم است که بخش دفاع است و بیشتر به قسمت دوم توجه می‌شود؛ اما قسمت دوم هم روشمند انجام نمی‌شود.

اما بخش اول یعنی تفقه در اعتقادات، کمتر مورد توجه است؛ در حالی که باید به آن توجه بیشتری کرد. اصلاً دین برای هدایت انسان آمده است و آمده است که عقل انسان را هدایت کند و این گونه نیست که عقل انسان به همه چیز برسد و نیازی به خدا و وحی و پیامبر نداشته باشد. اگر این گونه بود، خدا دین را نمی‌فرستاد. کافی است به آیات قرآن و فرمایش پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) نگاه کنیم. خواهیم دید وقتی قرآن می‌خواهد مردم را به هدایت بخواند، خودش را کتاب هدایت و حکمت معرفی می‌کند نه کتاب احکام. آیات الاحکام را پانصد تا ششصد آیه بیان کرده‌اند و حال آنکه بیشتر آیات قرآن، مباحث اعتقادی و اخلاقی است. حتی مباحث تاریخی هم که بیان می‌شود، استفاده‌های اخلاقی و اعتقادی از آن می‌شود.

بنابراین قرآن کتاب هدایت است و بحث اصلی، بحث مبدأ و معاد است. در کنارش البته اخلاق و احکام هم وجود دارد. روایات هم همین‌طورند. پس اسلام برای هدایت آمده است و ما باید هدایت را بفهمیم و درک کنیم. آن هدایت را با مراجعه به وحی می‌توانیم درک کنیم و البته عقل و وحی باید با هم کار کنند؛ همان‌طور که در فقه، عقل و وحی با هم‌اند. ما معتقدیم عقل و وحی از هم جدا نیستند. این گونه نیست که بخشی را عقل کار کند و از اینجا تا آنجا را وحی برعهده بگیرد؛ یعنی وحی در همه زمینه‌ها نظر دارد و عقل هم در اکثر این زمینه‌ها می‌تواند نظر بدهد و اساساً وحی آمده است که عقل را متوجه حقایق کند، نه اینکه ما عقل را تعطیل کنیم. عقل باید فعال باشد، اما همراه با وحی. تلقی اولیه متکلمان نیز که اصحاب ائمه بودند، همین بوده است؛ البته این تفکر در طول تاریخ، گاهی شدت و گاهی ضعف داشته است؛ ولی در دوره‌های اولیه، شدت این فکر بیشتر بوده است.

به هر حال یک قسمت از بحث، استنباط از متون است؛ منتها استنباطمان باید عقلانی باشد. قسمت دوم، دفاع از آنها است. دفاع وقتی مطرح می‌شود که شخصی مقابل ما قرار گرفته باشد. دفاع در معنای خاصش یعنی کسی اشکال می‌کند و ما دفاع می‌کنیم، مثل پاسخ به شبهات؛ اما دفاعی که اینجا می‌گوییم، معنای عام‌تری دارد و بر هر نوع فعالیت اطلاق می‌شود که متکلم بعد از استنباط انجام می‌دهد تا مخاطب قبول کند؛ مثلاً یکی از آن کارها تبیین است. تبیین وقتی است که کسی مقابل ما باشد و بخواهیم آنچه فهمیده‌ایم برای او آشکار کنیم. در تبیین، فهم مخاطب را در نظر می‌گیریم و آن گونه بیان می‌کنیم که او قبول کند. تلاش و هدف ما در تبیین این است که مخاطب بفهمد و قبول کند. پس در راستای دفاع از دین است، دفاع در معنای عام کلمه. یا اعتقاداتی را که فهمیده‌ایم، تنظیم می‌کنیم. کار متکلمان همین کار بوده است. عقاید را تبیین می‌کردند، توضیح می‌دادند و تنظیم می‌کردند. اول توحید را می‌گفتند، بعد عدل را و بعد نبوت و بعد امامت را. این بحث‌ها را در نظامی قرار می‌دادند. شاید پرسید این نظم برای چیست. برای این است که مطلب را به گونه‌ای ارائه کنیم که مخاطب بهتر بفهمد و بفهمد منظومه دین منظومه هماهنگ است و مقدم و مؤخر دارد و درهم و برهم نیست. یا گاهی می‌خواهیم چیزی را که از دین فهمیده‌ایم، برای ملحدی اثبات کنیم. این هم در واقع یک نوع دفاع است؛ همین‌طور رد شبهات و همین‌طور رد مکتب‌هایی که قبول نداریم. همه اینها دفاع است؛ بنابراین اگر بخواهیم جزئی بیان کنیم، می‌توانیم بگوییم وظایف متکلم شش چیز است: استنباط، تبیین، تنظیم، اثبات، رد شبهات و رد مکاتب معارض؛ اما اگر بخواهیم خلاصه کنیم، می‌توانیم بگوییم وظایف متکلم یا بخش‌های اصلی علم کلام، دو بخش است: استنباط و دفاع به معنای عام کلمه.

**■ فرمودید محور علم کلام، رویکرد دفاع است. آیا این رویکرد غلط نیست؟ به دلیل اینکه وقتی رویکرد دفاعی داریم، ممکن است به هر وسیله از اعتقاداتمان دفاع کنیم؛ اعتقاداتی که ممکن است حتی متناقض با خودش یا عقاید دیگر باشد. این رویکرد دفاعی آیا می‌تواند محور علم کلام باشد؟**

ما چیست. یا در کنار این مباحث، بحث الفاظ را داریم. مباحث الفاظ، منابع را مشخص نمی‌کند، بلکه نحوه استفاده از منابع را مشخص می‌کند. اینها در واقع روش استفاده از منابع را مشخص می‌کنند.

ما در کلام نیز به چنین علمی نیازمندیم و باید تأسیس کنیم. این علم هم‌اکنون وجود ندارد. بله، به کارگیری «اصول» به معنای اصول دین در مقابل فروع دین، بحث دیگری است. معمولاً اصول دین را پنج تا می‌دانند که برخی آن را کم و زیاد کرده‌اند؛ اما این یک بحث است و یک بحث دیگر این است که اصول کلام به معنایی باشد که اصول فقه است یا به معنایی باشد که منطق است. متأسفانه چنین علمی ایجاد نکرده‌ایم. دلایلی داشته است. یکی از دلایل این است که علما به علم اصول فقه اکتفا کردند و گفتند این علم برای کلام هم مفید است. چرا؟ چون مباحث الفاظ اختصاص به اعتقادات ندارد. عام و خاص و مطلق و مقید نیز همین‌طور. منابع کلام هم به همین صورت است. حتی گاهی در ضمن اصول فقه، به کلام پرداختند؛ مثلاً در خبر واحد، در حجیت ظهور گفتند ظهور حجت است مطلقاً و در خبر واحد بحث کردند خبر واحد در اعمال حجت است؛ اما آیا در اعتقادات نیز حجت است؟ بعضی‌ها گفتند اگر چه در اعمال حجت است، در اعتقادات نیست. در همین کتاب‌های اصول فقه همچون *رسائل و کفایه* به این مباحث موجود است؛ منتها خیلی مختصر بحث کرده‌اند.

ما باید بحث بیشتری بکنیم؛ چرا که اعتقادات ویژگی‌هایی دارد و متفاوت از اعمال است؛ یعنی قواعد خاص خودش را می‌طلبد؛ البته بسیاری از قواعد اصول فقه، در اینجا هم معتبر است، مثل مباحث الفاظ، عام و خاص و مطلق و مقید؛ اما بعضی از آن مباحث مثل اصول عملیه، در کلام اصلاً موضوع ندارد. پس بعضی از آن مباحث اینجا کاربرد دارد و بعضی خیر. بعضی مباحث اختصاصی است؛ مثل همین خبر واحد که درباره آن باید بحث جدایی صورت بگیرد؛ چون برخی گفته‌اند ادله شامل اینجا (اعتقادات) نمی‌شود. برخی هم شامل می‌دانند. یا بحث‌های دیگری که به هر حال باید انجام شود. ما در کتاب *روش‌شناسی علم کلام* سعی کردیم آن مباحثی را که مطرح نشده است و برای کلام لازم است، مطرح کنیم؛ ولی این شروع کار است و به نظر می‌رسد اگر ما کلامی قوی و روشمند می‌خواهیم، مانند فقه که درس‌های مختلفی در حوزه دارد همچون درس سطح و درس خارج، در کلام هم باید به چنین وضعیتی برسیم، کتاب‌های متعددی در سطح داشته باشیم و درس خارج عقاید داشته باشیم. لازم است اصول علم کلام را - نه اصول عقاید که خود عقاید می‌شود - مثل اصول علم فقه تأسیس کنیم. گرچه بسیاری از مباحث اصول فقه نیز در این دانش وجود خواهد داشت، بیشتر باید در مباحث اختصاصی کار کنیم.

**■ با توجه به جایگاهی که برای علم کلام فرمودید، جایگاهی که مهم هم است و با توجه به نامگذاری کلام به فقه اکبر و تأثیر اساسی آن بر جهت‌گیری مذاهب و افراد، وظایف متکلم در علم کلام چیست و ساختار علم کلام شامل چه بحث‌های اصلی می‌شود؟**

**استاد:** کلام در یک نگاه کلی دو وظیفه اصلی دارد: یکی اینکه متکلم باید بفهمد دین چه گفته است. متأسفانه به این جنبه از علم کلام توجه کافی نمی‌کنیم. گمان می‌کنیم متکلم فقط باید دفاع کند؛ البته این تلقی هم در اوایل وجود داشته است. اساساً به مانند مسیحیت و یهودیت که واژه آپولوژی یا دفاعیه را به کار می‌بردند، از کلام نیز چنین تلقی‌ای می‌شد؛ بنابراین فقه را به سه قسم تقسیم کردند: فقه اکبر یا همان اعتقادی، فقه اخلاقی و عملی، تفقه در دین؛ یعنی آن استنباط، سه بخش داشته است. کلام چه کاره بوده است؟ کلام از این سه تا دفاع می‌کرده است. «فلانی کلام بلد است» یعنی بلد است چطور دفاع کند. این یک معنا از کلام بوده است که در روایات هم همین معنا آمده است؛ اما معنای علم کلام و فقه به تدریج عوض شد. معنای فقه از فهم دین، به فهم احکام دین تغییر یافت و معنای کلام هم از دفاع از دین، به فهم عقاید دینی و دفاع از آن. امروزه ما این معنای دوم را به کار می‌گیریم، لکن توجه اصلی، باز به بخش



**استاد:** همان‌طور که استنباط روش می‌خواهد، دفاع هم روش می‌خواهد. هر روشی را در دفاع نباید قبول کنیم. **گاهی اوقات در بحث‌های کلامی این حالت دیده می‌شود.**

**استاد:** در روایات ما که از تکلم نهی شده است، در واقع از این جنبه‌ها نهی شده است؛ مثلاً متکلم در بحثی گیر کرده است و نمی‌تواند جواب دهد؛ پس به کمک مطلبی دروغ بر مخاطب غلبه پیدا می‌کند. در بعضی روایات، راوی به ائمه (علیهم السلام) عرض می‌کند شما از جدال نهی کردید. ائمه می‌فرمایند: چطور می‌توانیم از جدال نهی کنیم؛ در حالی که قرآن می‌گوید: «وجادلهم بالتی هی احسن». ما نمی‌توانیم نهی کنیم. قرآن به پیامبرش دستور می‌دهد مجادله کند؛ اما مجادله بالاخرن. «بالاحسن» یعنی اصول و ضوابط داشته باشد. آن اصول و ضوابط در روایات بیان شده است؛ برای مثال یکی از آنها در همین روایت آمده است. گفته شده اگر طرف مقابل حجت و دلیلی آورد و شما نتوانستی جوابش را بدهی، پس اگر از مطلب کذبى کمک بگیری و او را محکوم کنی، اشکال دارد. این به این دلیل است که اگر دیگران به این منظره نگاه کنند، مخالفان خواهند گفت: نگاه کن، با دروغ حرفش را اثبات کرد؛ پس بقیه حرف‌هایشان هم دروغ است. طرفداران شما هم می‌بینند شما که متکلم آنان هستی و دروغ می‌گویید، در اعتقاداتشان سست می‌شوند.

بر همین اساس ما بحث روش‌شناسی را مطرح می‌کنیم. یعنی باید روش‌های دفاع مشخص شود، جنبه محتوایی، جنبه مخاطب، جنبه خود متکلم و جنبه روش و اینکه ما از چه روش‌هایی واقعاً می‌توانیم استفاده کنیم. آیا در جدال می‌توانیم از مسلمات استفاده کنیم یا باید حتماً یقینات باشد؛ یا اینکه مورد به مورد فرق می‌کند و در یک شرایط می‌توانیم و در شرایط دیگر خیر؟ اینها در اصول کلام باید مورد بحث قرار گیرد.

**یکی از کاستی‌های حوزه در این زمینه است که به برهان توجه کرده و از جدل غافل شده است.**

**استاد:** جدل نیز معانی مختلفی در فلسفه داشته است. در فلسفه افلاطون جدل که همان ترجمه دیالکتیک است، علم شهود حقایق است؛ مثلاً افلاطون می‌گوید تنها راه رسیدن به حقایق جدل است. منظوم دیالکتیک و مناظره است. در مناظره استدکار حاصل می‌شود به آن معرفتی از مثل که شخص قبل از این عالم شهود کرده است؛ اما ارسطو جدل را در معنای دیگری به کار می‌گیرد. جدل برای افلاطون وسیله‌ای برای متوجه‌شدن به آن

معرفت‌های پیشین است و در واقع شهود مثل است؛ ولی ارسطو می‌گوید جدل استفاده از مسلمات است ولو دروغ باشد؛ بنابراین جدل اعتبار ندارد. افلاطون می‌گفت تنها راه حقیقت جدل است؛ در حالی که ارسطو می‌گوید اصلاً جدل اعتبار ندارد؛ چون جدل مقابل برهان است. برهان از یقینات استفاده می‌کند و جدل از مشهورات؛ در قرآن نیز آمده است: «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین». این آیه در مقام مناظره، چنین سخنی را می‌گوید. برهان یعنی دلیل درست. می‌گوید آیا این دلیل درست در جدل بیان نمی‌شود؟ پس جدل سخن درست است؛ بنابراین جدلی که در روایات آمده است، همان بحث و گفتگویی است که در آن برهان اقامه می‌شود. در جدل دلیل درست اقامه می‌شود نه دروغ، نه مشهورات که اصلی برایش نیست.

البته ما با شرایطی می‌توانیم از جدل استفاده کنیم. به این شرط که بگوییم مثلاً جناب مارکسیست شما یک منظومه اعتقادی داری. این قسمت اعتقادات با این قسمت اعتقادات تناقض دارد. این حرف باطل تو با این حرف باطل تو تناقض دارد؛ بنابراین نظام تو متناقض است. این روش اشکال ندارد؛ ولی برای اثبات اعتقاداتمان نمی‌توانیم از مطلب دروغ استفاده کنیم. اینها چیزهایی است که در روش‌شناسی دفاع باید اثبات شود؛ ولی اگر فرمایش شما را این‌گونه تفسیر کنیم که دفاع به این معنا است که ما استنباط نکرده، سراغ دفاع برویم، این هم نادرست است؛ یعنی اگر کسی می‌خواهد از دین دفاع کند، باید اول بفهمد دین چیست و بعد به‌خوبی از آن دفاع کند؛ چرا که خوب دفاع نکردن بیشترین آسیب را به دین می‌زند؛ بر همین اساس معصومان (علیهم السلام) برخی را به دلایل مختلف از تکلم نهی می‌کردند. به برخی می‌فرمودند چون دین را نمی‌دانید، اول بیایید دین را از ما یاد بگیرید، بعد بروید مناظره کنید. ما ائمه مفسر دینیم، اول بیایید تفسیر دین را یاد بگیرید، بعد مناظره کنید. گاهی نیز اشکال را در جای دیگر می‌دیدند؛ مثلاً امام به یوسف بن یعقوب فرمود تو دین را می‌فهمی، فقیه هستی، علم دین را داری؛ اما فن مناظره را بلد نیستی؛ لذا تو مناظره نکن.

**معلوم شد که استنباط در عقاید، روش خاص خودش را دارد. حال، پرسش این است که این روش چه تفاوت‌هایی با روش استنباط در فقه دارد و در واقع چه تمایزات آشکاری دارد؟**

**استاد:** به طور کلی همان‌طور که اشاره کردم، برخی نقاط مشترک وجود دارد. به هر حال اصول لفظ مثل

عام و خاص و مطلق و مقید، اصول عقلایی است که در همه محاورات به کار می‌رود و استفاده می‌شود و فرقی نمی‌کند موضوع بحث چه باشد. از سوی دیگر بحث‌هایی نیز هست که مختص به مباحث عملی است و اصلاً در اعتقادات کاربرد ندارد، مثل اصول عملیه. از آنجا که در اعتقادات راه‌های راحت‌تری داریم، به اصول عملیه نیاز نداریم. در احکام وقتی چیزی را ندانستیم، باید توقف کنیم و اعتقاد اجمالی پیدا کنیم؛ اما این در اصول دین نیست. در اصول دین عقل و نقل هم داریم؛ یعنی حجت قطعی داریم؛ اما در بعضی از فروع اعتقادی ممکن است از عقل یا نقل دلیل کافی نداشته باشیم. آنجا می‌گوییم اعتقاد اجمالی پیدا می‌کنیم و معتقدیم به همان که در واقع است. پس اگر منظورتان این بحث است، اتفاقاً در همین اصول کلام باید از آن بحث شود و خود فقها هم در اصول فقه در بحث انسداده به این بحث اشاره‌ای کرده‌اند.

اما ویژگی‌هایی در اعتقادات هست که در فقه به گونه دیگر است؛ مثلاً اینکه شما نماز را چگونه بخوانید ارتباطی به این ندارد که زکات را چگونه پرداخت می‌کنید یا خمس را چقدر باید بدهید یا شرایط دیگر خمس؛ یعنی نماز صبح شما دو رکعت باشد یا سه رکعت، هیچ ربطی به این ندارد که خمس را بدهید یا ندهید. کلاً اعمال تبعیدی‌اند؛ اما در اعتقادات این‌گونه نیست؛ چون در واقع بخش اعظم اعتقادات، بلکه همه اعتقادات، توصیف واقعیت است و واقعیت یک کل به هم پیوسته است. هر اعتقادی در بخشی، بر اعتقادات بخش دیگر تأثیرگذار است؛ مثلاً اگر قائل به خالقیت باشید، یعنی خلق لا من شیء (آموزه‌ای که در قرآن و روایات هست و در علم کلام از آن بحث می‌شود)، متناسب با آن در بحث فاعلیت، باید قائل به فاعلیت بالقصد باشید نه فاعلیت بالعنايه یا فاعلیت بالتجلی یا فاعلیت بالرضا. متناسب با این دو بحث، حدوث زمانی عالم است؛ یعنی شما در هر کدام از این سه بحث، هر اعتقادی داشته باشید، آن دو تا هم باید متناسب با اعتقاد شما در اولی باشد. اگر حدوث زمانی را گفتید، باید قائل به فاعلیت بالاراده شوید و آنجا هم خلقت را بگویید. بالعکس اگر قائل به نظریه صدور باشید، باید سمت فاعلیت بالعنايه یا بالرضا و یا بالتجلی بروید که منشأ صدور علم است نه قصد. پس این آموزه‌ها اقتضائاتی دارد و هر اعتقادی لازمه خودش را دارد.

**فلاسفه می‌گویند فاعلیت بالقصد لازمه‌اش ذهن‌داشتن است.**

**استاد:** لازمه‌اش نفی قصد است و منشأیت علم که در



بودند؛ مثلاً شیخ طوسی، شیخ صدوق، شیخ مفید و علامه حلی فقط فقیه نبودند، بلکه متکلم نیز بودند؛ به همین دلیل واقعا ناظر به کلام هم بوده‌اند؛ منتها در ادامه استنباط، فقها یا دست کم بعضی از فقها کم توجهی کردند؛ در حالی که قداما این گونه نبودند؛ مثلاً علامه حلی کتاب‌های کلامی زیادی دارد. کتاب‌های فقهی زیادی هم دارد. سید مرتضی رساله‌های بسیار زیادی در کلام دارد. در قدیم کفه این دو علم تقریباً مساوی بوده است؛ اما الان کفه فقه خیلی بیشتر است و کلام کمتر.

**■ فرمودید دفاع هم روش خاص خودش را دارد. شیوه دفاعی، مبانی اش چیست؟**

**استاد:** ما مناظرات زیادی از خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) و اصحاب ائمه و متکلمان در طول تاریخ داریم؛ اما کتاب‌هایی که روش مناظره را بیان کند، نداریم یا خود این بزرگان به آن بپردازند، خیر. چیزی بیشتر از آنچه در احادیث آمده نداریم. در احادیث درباره اینکه چگونه مناظره کنید، مطالبی آمده است؛ چون امام صادق (علیه السلام) اصحابشان را می‌آوردند و مناظره ترتیب می‌دادند و بعد اشکالاتی می‌گرفتند که در اصول کافی، باب کتاب الحجه آمده است؛ مثلاً مردی شامی آمد و گفت من در زمینه‌های مختلف می‌خواهم مناظره کنم. امام اصحاب را مناظره می‌داد و پس از پایان مناظره می‌فرمود مثلاً تو مناظرات خوب بود و این ویژگی‌ها را داشت و اینها مثبت و خوب است. به دیگری می‌گفتند تو درست است پیروز شدی؛ اما این اشکالات را داری و باید اصلاح کنی. در واقع امام نقد می‌کردند؛ اما این مباحث به شکل علم در نیامده است. کتاب‌ها و مقالاتی هسته و گریخته به آن پرداخته‌اند؛ اما به شکل علم اصول کلام که بخشی از آن، بحث دفاع باشد، تشکیل نشده است و باید کار شود. بخشی از کتاب روش‌شناسی علم کلام مربوط به همین بحث است. یک از بحث‌ها شرایط دفاع است. این شرایط با توجه به متکلم، مخاطب، زمان و مکان است. اینکه شرایط مکانی، شرایط زمانی و شرایط فرهنگی باید چه باشد. مناظره با توجه به موضوع، شرایطی دارد؛ مثلاً فرض کنید در بعضی از موضوعات، باید از روش‌های عقلی استفاده کرد، در بعضی از موضوعات از روش نقلی و... اینها شرایط متعددی است که باید احراز شود تا شخص بتواند دفاع درستی انجام دهد. بعد از احراز همه این شرایط و تحقق آنها می‌رسیم به روش‌های مختلف؛ مثلاً فرض کنید برای تنظیم آموزه‌های دینی یا برای پاسخ به یک شبهه، روش‌های مختلفی وجود دارد که این روش‌ها ضرب در آن شرایط می‌شود. ممکن است در یکی از شرایط، از روش خاصی استفاده شود و در شرایط دیگر از روشی دیگر.

بنابراین در بحث دفاع به معنای عامش، یعنی در بحث تبیین، تنظیم، اثبات، رد شبهات، رد مکتب‌های معارض، باید درباره این شرایط و روش‌ها بحث کنیم. در واقع همان طور که

فاعلیت بالعنايه ابن سینا صور علمی مطرح است. این صور را شیخ اشراق و ملاصدرا قبول ندارند؛ به همین دلیل فاعل بالرضا و بالتجی را مطرح می‌کنند؛ ولی بحث ما الان این نیست، بلکه ارتباط مباحث مد نظر است. به اینکه کدام نظریه درست است، کار نداریم؛ البته متکلمان به اشکالاتی که فلاسفه وارد می‌کنند، جواب می‌دهند، چنان که فلاسفه اشکالات متکلمان را پاسخ می‌گویند. حال که سخن از فلسفه شد، این را عرض کنم که هم نظام کلامی یک نظام هماهنگی است و هم نظام فلسفی؛ منتها هر کدام مبنایی دارد که شما هر مینا را اتخاذ کنید، تا پایان باید به آن ملتزم باشید؛ یعنی اگر شما خلقت را قبول کردید، باید فاعلیت بالقصد را بپذیرید و اشکالات ابن سینا به آن در فاعلیت بالا رده را که در /شارات آمده یا ملاصدرا در /سفار جلد ششم وارد کرده است، پاسخ بگویید، مگر اینکه از آن مینا دست بردارید.

بنابراین نظام باید هماهنگ باشد و هماهنگ هم هست و این هماهنگی نشان می‌دهد مباحث با هم مرتبط‌اند. در فلسفه هم همین طور است؛ چرا که فلسفه نیز راجع به واقعیت بحث می‌کند و واقعیت به هم پیوسته است؛ اما در فقه این گونه نیست. پس ما برای کلام باید روش خاصی داشته باشیم؛ مثلاً نتیجه این می‌شود که در کلام، تجزی را نباید و نمی‌توانیم بپذیریم؛ اما در فقه می‌توانیم آن را بپذیریم. ما در کلام باید روش کل‌نگری را اجرا کنیم. در فقه این روش را نداریم.

**■ کل‌نگری یعنی چه؟**

**استاد:** یعنی متکلم نمی‌تواند بگوید من فقط در فاعلیت متخصصم یا فقط در حدوث و قدم متخصصم. باید بر هر دو بحث مسلط باشد؛ چون اینها با هم ارتباط دارند. در مباحث اعتقادی ممکن است در موضوعی، یک حدیث هم نداشته باشیم یا اینکه حدیث داشته باشیم؛ اما سندش ضعیف است. در این گونه موارد ممکن است این حدیث با احادیث دیگر ابواب تأیید شود و به قطعیت برسد؛ در حالی که در فقه این کار را نمی‌توان کرد.

**■ ممکن است خبر واحد حجیت پیدا کند؟**

**استاد:** با قرائن بله. قرائن همان ابواب است. حتی قطعی‌اش می‌کند؛ بنابراین هر بخش از کلام لوازمی دارد و بر بقیه بخش‌ها تأثیر گذار است؛ یعنی ممکن است بحثی را به تنهایی ببینیم و به نتیجه نرسیم؛ اما اگر به بحث‌های دیگر مراجعه کنیم و از آنها کمک بگیریم، نتیجه لازم را به دست آوریم. پس این مباحث باعث می‌شود بگوییم کلام روش خاص خودش را دارد؛ گرچه مشترکات زیادی با فقه دارد. پس از آنجا که اعتقادات ویژگی‌های خودش را دارد، نیازمند اصولی اختصاصی خواهیم بود؛ اگر چه بگوییم مثلاً این اصول مختص بیست درصد کل اصول است. کسانی که علم اصول را ایجاد کردند، متکلم نیز



ما متأسفانه کتاب تاریخ کلام نداریم. تاریخ فلسفه هم دو سه تا بیشتر نداریم. در این باره هم باید بیشتر کار شود. باید تاریخ کلام نوشته شود، تطورات و مکتب‌ها نوشته شود.

استنباط نیازمند روش است و اصول و مبانی می‌خواهد، دفاع نیز در هر قسمتش نیازمند روش است، حتی می‌توان گفت مثلاً اصول یا روش تنظیم با روش تبیین متفاوت است؛ یعنی هر کدام از این مراحل، روش‌های خاص خودشان را می‌خواهند که باید درباره آنها بحث کنیم. در کتاب روش‌شناسی علم کلام در این باره بحث کرده‌ایم؛ اما کاری ابتدایی است و باید ادامه پیدا کند تا بتوانیم درست از دین دفاع کنیم.

### ■ فرمودید پنج نوع دفاع داریم. به نظر می‌رسد اینها با هم همپوشانی دارند، مثلاً دفع شبهه و تبیین. آیا اینها تمایز جدی دارند یا خیر؟

**استاد:** درست است. دفع شبهه گاهی از طریق تبیین انجام می‌شود؛ یعنی اگر همپوشانی باشد، اشکال ندارد. یک مثال ساده می‌زنم. در قرآن آمده است «دعونی استجب لکم». حال، کسی اشکالی می‌کند من الان دعا کردم؛ ولی خدا استجابت نکرد. می‌توانید بگویید این شبهه است و حمله به دین. برای پاسخ می‌توانیم از روش‌های مختلفی استفاده کنیم. یکی از روش‌ها، روش تبیین است. «دعونی» یعنی من را بخوانید. «استجب» یعنی من جواب می‌دهم. جواب انواع و اقسام دارد. جواب می‌دهم یعنی بی‌توجه نیستیم؛ اما ممکن است جواب من، دادن ثواب به شما بوده و اینکه مصلحت نیست این کار انجام شود. در واقع خداوند فرموده جواب می‌دهم، نه آنکه آن کار را انجام می‌دهم. اجابت کردن یعنی جواب‌دادن. پس شما در مقام پاسخ به اشکال، تبیین می‌کنید و اثبات می‌کنید مخاطب تصور درستی ندارد.

### ■ از تنظیم هم می‌شود مثالی بزنید؟

**استاد:** تنظیم یعنی چپ‌نشین درست آموزه‌ها؛ مثلاً فرض کنید در امامت اشکال می‌کنند. می‌گوییم نبوت مقدم است و بر اساس نبوت، امامت به این صورت می‌شود؛ یعنی می‌خواهیم به مخاطب بگوییم شما درست منظومه را ندیده‌اید. به نبوت توجه نکرده‌اید، پس به امامت اشکال می‌کنید؛ اما اگر نبوت را ببینید و به توحید توجه کنید، به امامت اشکال نمی‌کنید. در واقع می‌خواهیم بگوییم نظام اعتقادی این چنین است. اگر قبل از این اعتقاد به اعتقادی دیگر توجه کنید، متوجه خواهید شد این مطلب منطقی است و اشکال وارد نیست.

### ■ بحث مکاتب و مدارس هم به لحاظ اینکه بر سیر تطور علم تاثیر داشته و علم کلامی که ما امروز داریم، حاصل همه آثار گذشتگان است، لازم است طلبه‌ها با آن آشنا شوند. مدارس و مکاتب مهم کلام امامیه را در آن حد که لازم است طلبه‌ها بدانند، معرفی کنید.

**استاد:** ما معتقدیم امامیه راهی است که پیغمبر ترسیم کرده است؛ اما می‌توانیم از نظر مدارس تقسیم‌بندی کنیم که این مدارس نوعاً در چه منطقه یا شهری تحقق پیدا کرده است. مکتب امامیه مدرسه‌های مختلف دارد. مدرسه کوفه است که در واقع اصحاب ائمه بودند. گرچه امام صادق و امام باقر و دیگر ائمه (علیهم السلام) در مدینه بودند، اکثر اصحاب ایشان کوفی بودند و به محضر ایشان رفت و آمد داشتند؛ بنابراین به لحاظ غلبه می‌گوییم مدرسه کوفه. افرادی مثل هشام بن حکم،

هشام بن سالم، مؤمن طاق و زراره داخل در این مدرسه‌اند. بعد از اینها مدرسه قم و مکتب ری را داریم که اینها را با هم مکتب دوم حساب می‌کنیم. برجسته‌ترین افراد این مدرسه، شیخ کلینی و صدوق است. بعد می‌رسیم به مدرسه بغداد که از شیخ مفید شروع می‌شود که شاگرد شیخ صدوق است. بعد سید مرتضی و شیخ طوسی که از مهم‌ترین متکلمان این مدرسه‌اند؛ البته ابوالصلاح حلبی و کراجکی و دیگران هم هستند؛ ولی شاخص نیستند. این مدارس مرتبط‌اند و منفصل نیستند؛ مثلاً شیخ مفید شاگرد شیخ صدوق است. مدرسه بغداد که تمام می‌شود می‌رسیم به حله. مدرسه حله هم متأثر از مدرسه بغداد است که افراد برجسته‌اش خواجه‌نصیر طوسی و علامه حلی است و فاضل مقداد و ابن‌میثم و سید بن طاووس که افکارش با قبلی‌ها متفاوت است. بعد از حله می‌رسیم به مدرسه اصفهان و شیراز؛ البته مکتب جبل عامل و شهیدین هم هست که استمرار حله است. در مدرسه شیراز دو جریان داریم مثل حله. یک جریان فیلسوف‌ها هستند. کلام اینها مشتق از فلسفه است که اوجش فیض و فیاض‌اند، یعنی شاگردان ملاصدرا. استمرار این مکتب به علامه طباطبایی و شاگردانش می‌رسد که در فلسفه اسمش را می‌گذاریم نوصردیایان؛ ولی در کلام می‌گوییم استمرار مدرسه شیراز و اصفهان در قم.

جریان دیگری در مدرسه اصفهان هست که برجسته‌ترین فردش علامه مجلسی است که ادامه جریان سید بن طاووس و شهید ثانی است. یک مدرسه معاصر هم داریم که مدرسه خراسان است که به‌اشتباه به آن، مکتب تفکیک می‌گویند. اینها هم مدرسه کلامی‌اند. از نظر روشی و نیز محتوایی، کلام به حساب می‌آیند. کوفه، قم، بغداد، حله، اصفهان، خراسان، شش تا مدرسه و حوزه کلامی اصلی‌اند. فروعاتش این است که مدینه را ملحق به کوفه می‌کنیم، ری را ملحق به قم و شیراز را ملحق به اصفهان.

اگر بخواهیم به تفاوت‌های اینها اشاره کنیم، باید بگوییم علمای مکتب کوفه در واقع اصحاب ائمه‌اند. عقل و وحی در این مکتب همراه است و علمای آن به وحی و ائمه مراجعه می‌کنند و مطالب ائمه را عقلانی می‌کنند و در مناظرات، آنها را بیان می‌کنند؛ مثلاً هشام بن حکم با عمر بن عبید، یکی از سران معتزله، مناظره کرد و پیش امام گفت این بحث‌ها را کردم. امام فرمود مطالب را از کجا آوردی. هشام گفت از شما گرفته‌ام. یعنی عقل و نقل با هم بودند. به وحی مراجعه می‌کردند؛ ولی این مراجعه‌شان با توجه عقلی بود؛ چرا که متکلم بودند و می‌خواستند دفاع کنند. مطالب نقل را با زبان عقلی تبیین و تنظیم و اثبات عقلی می‌کردند.

در مکتب قم، جنبه عقل تضعیف می‌شود؛ البته عقلگرایی هست؛ چرا که اگر نباشد دیگر به آن مکتب کلامی نمی‌گوییم. شیخ صدوق هم مناظرات زیادی داشته است. و ردیاتی نوشته است؛ گرچه به دست ما نرسیده است. او غیر از بیان‌هایی که درباره اعتقادات دارد و به اصطلاح کتاب کلامی است، در کمال‌الدین توضیحاتی درباره توحید دارد؛ البته جنبه عقل مقداری تضعیف شده است. در مکتب بغداد برعکس است. در این مکتب، عقل‌گرایی تقویت می‌شود و نقل‌گرایی تضعیف می‌شود، به خصوص

در شخصیتی مانند سید مرتضی که خیلی به نقل توجه نمی‌کند. شیخ طوسی از این جهت بهتر است و به نقل توجه بیشتری دارد.

می‌رسیم به مکتب حله. مکتب حله همان مکتب بغداد است به اضافه ورود فلسفه؛ البته مکتب حله محتوای فلسفی را قبول ندارد و در نزاع‌های اصلی بین متکلمان و فلسفه، بحث حدوث و فاعلیت، بحث توحید، بحث ضرورت علیت را قبول ندارد. همان محتوای کلام را قبول دارند؛ اما به هر حال از فلسفه به‌عنوان ابزار استفاده می‌کنند. در حله جریان دیگری به نام سید بن طاووس داریم که درست در مقابل جریان غالب است. سید بن طاووس می‌گوید اصلاً نباید فلسفه را وارد کلام کنیم، بلکه همان مقدار کلامی که هست، زیادی است و کلام را باید ساده‌تر و بدون مباحث پیچیده کرد. مباحث کلامی فطری است و نیازی به وارد کردن مباحث فلسفی نیست. در حله این جریان ضعیف‌تر است؛ اما جریان قوی‌تر که خواجه‌نصیر و علامه حلی‌اند فلسفه را به‌عنوان ابزار نه محتوا، وارد کلام می‌کنند.

در مکتب اصفهان محتوای فلسفی می‌آید و کلام می‌شود. قالب در واقع کلام است؛ اما محتوا فلسفه است. استمرار این مکتب در قم نیز به همین صورت است. مکتب خراسان یک نوع بازگشت به قبل از مکتب اصفهان و تا اندازه‌ای به مکتب بغداد است؛ البته اینکه به کوفه نزدیک‌تر است یا به بغداد یا قم، بر سر آن بحث است؛ ولی ادعایش به کوفه نزدیک‌تر است. مدرسه خراسان می‌گوید اینکه فلسفه به‌عنوان ابزار به حله وارد شد و در اصفهان به‌عنوان محتوا، این کار درستی نبود. باید به عقل و وحی مراجعه کنیم نه فلسفه. فلسفه نه عقل است و نه وحی.

به هر حال این شش مکتب با این گرایش‌ها وجود دارند و من فکر می‌کنم اینها با هم ارتباط و بر یکدیگر تأثیر و تأثر دارند. ما متأسفانه کتاب تاریخ کلام نداریم. تاریخ فلسفه هم دو سه تا بیشتر نداریم. در این باره هم باید بیشتر کار شود. باید تاریخ کلام نوشته شود، تطورات و مکتب‌ها نوشته شود. به جای اینکه خود به این کار مشغول شویم، متأسفانه در فلسفه و کلام مستشرقان برای ما کتاب می‌نویسند.

### ■ این در فهم مطالب و اتخاذ رویکرد خیلی مهم است.

**استاد:** بحث تاریخی و شناخت مکتب‌هایی که وجود داشته است، مهم است. بنده هر سال که درس تاریخ فلسفه یونان را می‌دهم، می‌گویم تاریخ فلسفه لازم است. فکر نکنید نیش قبر می‌کنیم؛ چرا که این کار فواید زیادی دارد. اگر این مکتب‌ها را نفهمیم، فلسفه موجود را هم نمی‌فهمیم. چون سابقه است که به اینجا رسیده است. باید تطور را ببینیم؛ علاوه بر اینکه می‌توانیم نقاط قوت دیگران بشناسیم و از آنها استفاده کنیم و نقاط ضعفشان را کنار بگذاریم. در کلام نیز همین‌طور است. همچنین در فقه، بحث‌های تاریخی کلاً در حوزه ضعیف است، هم در فقه‌اش و هم کلامش و هم اخلاقی و هم فلسفه‌اش، بلکه همه علوم. به جنبه تاریخی کمتر توجه می‌کنیم.